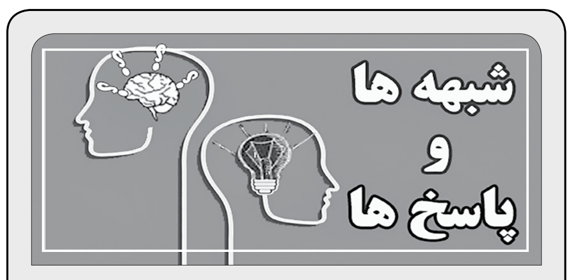

ظهور ولی عصر(عج) پس از گسترش ستم

چـــرا امام زمان(عج)زمانی ظهور می‌کند که دنیا پر از ظلم شده است؟

در پاسخ لازم است به دو نکته اشاره کنیم:

الف) ظهور امام زمان شرائطی دارد. از جمله مواردی که شرط تحقق ظهور به شـــمار آمده و برای ظهور بایسته است، آمادگی جامعه و مردم برای پذیرش این امر است، یعنی باید مردم جهان از نظر رشـــد فکری و کمالات روحی به حدی برسند که بتوانند ارزش وجود امام را درک کرده و شایسته ظهور و حضور او شوند.

مانع اساسی ظهور حضرت، عدم آمادگی است و آمادگی روحی جامعه جز با تحول روحی و خودســـازی ممکن نیست. تغییر و دگرگونی روحی و خودسازی و تهذیب اخلاق نقش مهمی در ایجاد انقلاب بزرگ و به پیروزی رساندن آن دارد و با تحولات بیشتر در روحیه انسان‌ها و ساخته شدن نیروهای با صلابت می‌توان اذعان داشت که یکی از زمینه‌های ظهور فراهم آمده شده.

امام زمان(عج) هم به انتظار لحظه‌ای است که تحولات درونی در قلب و روح انسان‌ها به وجود آمده و به حد کمال خود برسد تا ظهور برای حضرت میسر شود.

نشانه‌هایی که در احادیث برای ظهور ذکر شده دو دسته‌اند: برخی موضوعات مخصوص منطقه‌ای خاص اســـت، مثل خروج ســـفیانی که از یک نقطه خاص کار خود را شـــروع می‌کند؛ اما برخی موضوعات عام و فراگیر هســـتند مانند گسترش فحشا و ظلم و ستم و حرام شدن حلال و...

بعضی از امور که از علائم است و باید فراگیر و جهانی باشند نه منطقه‌ای مثلا درباره ظلم و ستم در جهان آنچه که در روایات در این مورد وارد شده عنوان «ملاء= پر شدن» است. امیرمؤمنان علی‌بن‌ابیطالب(ع) می‌فرمایند: «یَمْلَأُ الارْضَ عَدْلًا وَ قِسْـطاً کَمَا مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْما؛[1] دنیا را از عدل و داد پر می‌کند همچنان‌که از ظلم و ســـتم پر شده بود» یعنی پس از پر شدن دنیا از ظلم و ستم، حضرت قیام می‌نماید.

«ملئت ظلماً و جوراً» یعنی جهان هســـتی پر از ظلم و ستم گشـــته، به گونه‌ای که انســـان هر جا پای می‌گذارد، آثار بیداد و ستم را می‌بینند.

> **وقت ظهور زمانی اســـت که همه عالم پر از ظلم و ســـتم باشد، نه یک منطقه. در چنین زمانی افـــراد صالح هم یافت می‌شوند و وجود انســـان‌های مؤمن و صالح منافاتی با پر شدن جهان از ظلم و ستم ندارد. چه آنکه مراد از پر شدن عالم از ظلم، چیرگی و سیطره ظلم است.**

وجود ظلم و ستم در یک شهر و کشور و حتی یک قاره، نشانه ظهور نمی‌باشد، بلکه فراگیرشدن دنیا از ظلم و ستم نشانه ظهور است که آن حضرت عالم هستی را از عدل و داد پُر می‌کند: «یملا الارض عدلاً و قسطا».

در حدیث آمده که «زمین» پر از ستم می‌شود، معنایش این نیست که همه ظالم باشند، بلکه انسان‌های مؤمن و وارسته هم وجود دارند.

چون در مقابل ظالم، مظلوم اســـت. وقتی که عالم پر از ظلم باشد، یعنی عده‌ای ظلم می‌کنند و عده دیگری مظلوم هستند.

مظلومان چند دسته‌اند: عده‌ای در دین حق هستند و خواهان عدالت و برای اعتلای اسلام و حقیقت تلاش و جهاد می‌کنند و به همین دلیل مورد ظلم واقع می‌شوند.

عده‌ای مستضعف فکری هستند که دین حق را نشناخته‌اند و از سوی دیگر مورد استعمار واقع شده‌اند و به آنها ظلم می‌شود.

در چنین وضعی که ظالمان، قدرت یافته‌اند و ظلم می‌کنند، افـــراد مؤمن و صالحی هســـتند که خواهـــان برپایی عدل و داد می‌باشند و ایمان و اخلاص خود را حفظ می کنند. وجود چنین انســـان‌هایی یکی از زمینه‌های ظهور است که پس از ظهور آن حضرت، این‌گونه افراد، با ولی‌عصر(عج) بیعت می‌کنند و به کمک حضرت می‌شتابند.

دلیل بر این مطالب احادیثی اســـت که بیان می کند وجود انســـان‌های مؤمن در آخر الزمان زمینه‌ساز ظهور حضرت است، پیامبر بزرگ اسلام می‌فرماید: «مردمی از مشرق خروج می‌کنند و برای حضرت مهدی زمینه‌سازی می‌نمایند.»[2]

یعنی وقتی ظلم و ســـتم، فراگیر و جهانی می‌شـــود، چنین انســـان‌هایی با خروج و شـــورش خود، زمینه‌ســـاز قیام حضرت می‌شوند، که عمدتاً از مشرق هستند.

نتیجه اینکه، طبق حدیث شریف امیرالمؤمنین، وقت ظهور زمانی است که همه عالم پر از ظلم و ستم باشد، نه یک منطقه. در چنین زمانی افراد صالح هم یافت می‌شوند و وجود انسان‌های مؤمن و صالح منافاتی با پر شدن جهان از ظلم و ستم ندارد. چه آنکه مراد از پر شدن عالم از ظلم، چیرگی و سیطره ظلم است.

> **آن دســـته از علائمی که از روایات، فراگیـــری و عمومی بـــودن آنها فهمیده می‌شود، در صورتی نشانه ظهورند که در ابعاد جهانی باشند.**

البته مصادیق ظلم و ســـتم ممکن است حرام شدن حلال‌ها و حلال شـــدن حرام‌ها باشد. ممکن است قتل و خونریزی باشد، ممکن است فحشا و فراگیر شدن آنها باشد. لازم نیست همه این مصادیق در همه جا باشد.

بر این اســـاس آن دسته از علائمی که از روایات، فراگیری و عمومی بودن آنها فهمیده می‌شود، در صورتی نشانه ظهورند که در ابعاد جهانی باشند.

ب) هیـــچ‌گاه زمین به گونه کامـــل پیش از ظهور پر از عدل نخواهد شـــد تا گفته شـــود دیگر نیازی به ظهور امام زمان(عج) نیست زیرا بینش عمیق برای مدیریت جهان تنها از عهده معصوم بر خواهد آمد، چه اینکه غیر معصوم در طول تاریخ زندگی بشر عدالت را حتی در سطح یک کشور به وجود نیاورده چه رسد در ســـطح جهان. از این رو چنین تصوری ناممکن خواهد بود. آری! برابر آموزه‌های دینی، بشر موظف به رعایت موازین انسانی و دینی است تا بستر را برای عدالت جهانی آماده سازد. در غیر این صورت به وظیفه خود عمل نکرده است.

---

[1] ۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج۱، ص۳۳۸، باب فی الغیبة.

[2] ۲. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمۀ فی معرفۀ الائمه، ج۲، ص۴۷۷، باب ۵.

از طهارت نگـــاه تا طهارت قلـــب

«قُل لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ»
به مردان مومن بگو: چشم های خود را از نگاه به نامحرم فرو گیرند. نور: ۳۰
«وَقُل لِلْمُؤْمِنَاتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ»
و به زنان با ایمان بگو: چشم های خود را از نگاه هوس آلود فرو گیرند.
نور: ۳۱

نفس انسانی به سبب دارا بودن اسمای الهی و برخورداری از هدایت فطری عقلی و وحیانی نقلی می‌تواند در صراط مســـتقیم، دین فطری حقیقی خـــود را به تمامیت کمالات برســـاند و مظهر انوار اسماءالله شود که هستی بدان تحقق ظهوری یافته است.(نور، آیه ۳۵؛ طه، آیه ۵۰؛ روم، آیه ۳۰)

از نظر قرآن، نفس معتدل(شمس، آیه ۷؛ انفطار، آیه ۷) با سیر در صراط مستقیم دین الهی، می‌تواند به تقوایی دســـت یابد کـــه او را مظهر اتم و اکمل اسماءالله و انوار آن بکند.

این نفس در مرتبت قلب، به ســـلامت تمام نیز می‌رســـد که توانایی معرفتی و انگیزشـــی او را به عالی‌ترین ســـطح می‌رســـاند که برتر از آن نیست تـــا جایی که تفقه(اعـــراف، آیه ۱۷۹) و تعقل قلب به «بصیرت» تبدیل می‌شـــود و علم او نه از جنس «نســـمع او نعقل»(ملک، آیـــه ۱۰) معمولی، بلکه برتراز آنهـــا از جنس «بصیرت» اســـت، چنان‌که علـــم الهی چیزی جز از جنس «بصیرت» نیســـت کـــه رویتی فراتر و لطیف‌تر از آن متصور نیســـت. (انعام، آیه ۱۰۳؛ اســـراء، آیـــه ۱؛ غافر، آیات ۲۰ و ۵۶؛ شوری، آیه ۱۱)

بر این اساس، این تقوای الهی است که نفس را برای چنین سطح از ادراک و گرایش آماده می‌کند که مظهر اسم «البصیر» خدا می‌شود.

این بصیرتی که برای انســـان ایجاد می‌شود به او امکان می‌دهد تا قدرت تشخیص شگفتی داشته و انگیزه‌هایش فراتر از ســـطح هر آفریده‌ای باشد. در حقیقت نوعی احاطه علمی حقیقی در ســـاختار علم حضوری یا شـــهودی پیدا می‌کند که «یقین» است. البته هرچه تقوای شخص بالاتر و برتر باشد، از علم‌الیقین به عین‌الیقین و در نهایت به حق‌الیقین می‌رسد.(تکاثر، آیات ۵ و ۷؛ واقعه، آیه ۹۵)

تقـــوای الهی قلب و نفـــس را همچون آینه‌ای می‌ســـازد تـــا حقایق را بازتاب دهـــد؛ اما برخی از چیزهاست که اجازه نمی‌دهد قلب به چنین صفا و سلامتی برسد، که از جمله آنها وسوسه‌هایی است کـــه به‌دنبال دیدن چیزهـــای دنیوی در دل پدید می‌آید؛ چون «هرچه دیده بیند، دل کند یاد».

بر همین اســـاس، قرآن می‌فرماید: با کســـانی باش که پـــروردگار خود را صبح و عصر می‌خوانند و تنهـــا رضـــای او را می‌طلبنـــد! و هرگز به‌خاطر زیورهـــای دنیا، چشـــمان خـــود را از آنها برمگیر! و از کســـانی کـــه قلبشـــان را از یاد خـــود غافل ســـاختیم اطاعت مکـــن! همان‌ها کـــه از هوای نفس پیروی کردند، و کارهایشـــان افراطی اســـت. (کهف، آیه ۲۸)

اهمیت نگاه و دیدن

از آنجا که نگاه، مهم‌ترین و اصلی‌ترین ابزار برای دیدن و دریافت اطلاعات بیرونی برای قلب به عنوان قوه مدرکه است، انســـان تحت تاثیر دیدن ممکن اســـت دچار وسوسه دنیا و زینت‌های آن شود و از مســـیر حق و عدالت خارج شود و گرفتار غفلت از آخرت و خدا شـــده و به پیروی از هواهای نفسانی بپردازد که عامل سقوط انسان به دوزخ است.

محبت امور دنیوی و زینت‌های آن از زن و مال و بوستان و حیوانات و جواهر گران‌قیمت(آل‌عمران، آیه ۱۴) در دل انسان زمانی ایجاد می‌شود که آن را می‌بینند و بدان دل می‌بندند.

وقتی انسان مثلا به زنی زیبا می‌نگرد و متأثر از زیبایی و زینت‌هایش می‌شود و به او دل می‌بندد، ممکن است حتی از راه غیرحلال به او دست یابد. این‌گونه اســـت که دل می‌تواند با دیدن بلرزد و به گناه بیفتد.

بر همین اســـاس، خدا از مردان و زنان باایمان می‌خواهد تا نســـبت به نامحرم چشم فروهشته و به آنان خیره ننگرند تا خیره‌ســـر نشـــوند و گرفتار گناه نگردند.(نور، آیات ۳۰ و ۳۱)

بنابرایـــن احکام نگاه به نامحرم بر اســـاس این شکل گرفته تا انسان در سلامت نفس و قلب باقی بماند و گرفتار هواهای نفسانی و گناه نشود(همان)؛ زیرا اگر دل گرفتار هواهای نفسانی و گناه شود، دل طهارت خود را از دســـت می‌دهد و دیگر نمی‌تواند آینه حقایق باشـــد و به تفقـــه و تعقل بپردازد که مراتبی از مراتب ادراکی قوای نفسانی و قلب است.

وقتی نگاه انسان پاک باشد و قلب در سلامت و پاکی بماند، به عنوان آینه عمل می‌کند و می‌تواند حقایق هســـتی را ببیند. این‌گونه اســـت که حتی می‌تواند بـــا دل خویش حقایق وجـــودی افراد را مشاهده کند.

این دیدن به اشـــکال گوناگون چون دیدن نور و ظلمت یا دیدن شـــاکله شخصیتی افراد است. به عنـــوان نمونه برخی بـــا رؤیت قلب که در اصطلاح به آن چشـــم برزخی می‌گویند می‌توانند شـــاکله شخصیتی شـــخص را که مثلا فرشته یا شیطان یا حیوان‌شدن اوست ببینند.

این‌گونه اســـت که از انســـان روباه، انسان سگ، انسان خوک و مانند آن سخن می‌گویند؛ زیرا این افراد صفاتی را در خود شاکله کرده و ملکه ساخته‌اند که صفات اصلی این حیوانات است.

به سخن دیگر، انسان وقتی صفات نیک و بدی را در خود شـــاکله می‌کند، اگر کسی عالم ملکوت برزخ او را ببیند، می‌فهمد که او اینک چه شـــکلی شده و چه شاکله‌ای گرفته است: «انسان فرشته» یا «انســـان سگ» یا بدتر «انسان شتر گاو پلنگ». البته نیازی نیست که این افراد صاحبِ دل آینه‌ای یا همان دارای بصیرت و چشـــم برزخی، انســـانی غیرعادی باشند، بلکه از دربان ساختمان یا خیاط، کفاش، بنا، کشاورز، کارگر تا استاد دانشگاه و حوزه را شامل می‌شود.

> **از آنجا که نگاه، مهم‌ترین و اصلی‌ترین ابزار برای دیدن و دریافت اطلاعات بیرونی برای قلب به عنوان قوه مدرکه اســـت، انســـان تحت تاثیر دیدن ممکن اســـت دچار وسوسه دنیا و زینت‌های آن شـــود و از مسیر حق و عدالت خارج شود و گرفتار غفلت از آخرت و خدا شده و به پیروی از هواهای نفسانی بپردازد که عامل سقوط انسان به دوزخ است.**

از نظر سنی نیازی نیست که بسیار پیر باشند، بلکه هر گروه ســـنی می‌تواند دارای چشم برزخی و بصیرت باشد.

کســـانی کـــه از چشـــم برزخـــی برخوردارند بیشترشان «خنجر بر دیده زدند تا دل آزاد گردد»؛ یعنی در شرایطی قرار گرفتند که چشم بر زینت‌های دنیوی به‌ویژه حرام بستند و گرفتار غفلت از آخرت نشدند. پس اگر زنی خواسته‌ای حرام داشت، دست از حرام برداشـــتند تا کام دل را با راز و نیاز با خدا بردارند و تقوای الهی را پیشه کردند و از فجور پرهیز نمودند.

در حقیقت آنان طهارت نگاه را نگه داشـــتند تا به طهارت قلب دست یابند و این‌گونه شرایط تزکیه نفس برای رسیدن به تمام کمال را فراهم آوردند و خدا نیز آنان را تزکیه کرد.

با تزکیه الهی اســـت که نفـــس از این ظرفیت برخوردار می‌شود که خدا حقایق را به تمام کمال به آنان نشان دهد تا بتوانند به غیب عالم و ملکوت عوالم از برزخ و عالم آخرت آگاه شده و آنها را رؤیت کنند و ببینند و بدان بصیرت کامل یابند؛ چنان‌که برای قلب ســـلیم حضرت ابراهیم(ع) چنین رویتی رخ داد.(انعام، آیه ۷۵)

البته این رؤیت و نشان دادن، اختصاصی به آن حضرت ابراهیم یا پیامبران ندارد، بلکه هر کســـی به طهارت قلب و تزکیه نفس دســـت یابد و دارای قلب سلیم شود از چنین توانایی برخوردار می‌شود و قلب او آینه حقایق اعم از حقایق ملکوتی و غیب می‌شود.

چنین افـــرادی نه‌تنها صفر تا صد حال افراد را می‌بیننـــد و بدان علم شـــهودی دارند، بلکه عوالم غیـــب و ملکوت آنان از جمله برزخ و آخرت‌شـــان را هم می‌بینند.

چنین افرادی به سطحی از کمال می‌رسند که می‌تواننـــد نه‌تنها در نگاه دیگـــران تصرف کنند و امور را چنـــان که اراده می‌کنند به آنان بنمایانند؛ بلکه می‌توانند در دل‌ها تصرفاتی داشـــته باشـــند تـــا برای آنـــان کارهایی را انجام دهنـــد؛ زیرا این افـــراد افزون بر علم بـــه نقاط قوت و ضعف، قدرت تصرفـــات در دیگران را به اذن الهـــی دارند؛ زیرا همان‌گونه که «سحر» به اذن الهی تاثیر می‌گذارد (بقـــره، آیه ۱۰۲؛ اعراف، آیـــه ۱۰۶)، قدرت الهی اهل تزکیه و قلب ســـلیم نیز به اذن الهی اســـت و این اختصاص به پیامبـــران ندارد که عالم به امور و تصرفـــات در کائنات حتی زنده کردن و میراندن هســـتند(آل‌عمران، آیه ۴۹)، بلکه اهل قلب سلیم نیز بـــه اذن الهی چنین تصرفاتی در کائنات دارند که داســـتان‌های حقیقی در این‌باره از اهل کرامت بسیار نقل شده است.

مرتضی خدادوست

افتراء و آثار زیانبار آن

حسن رزمجویی

یکی از بزرگ‌ترین گناهان زبان، افتراء و جعل دروغ و نسبت دادن آن به دیگران است.

این افتراء حتی ممکن اســـت نســـبت به خدا باشـــد و مثلا شـــخص مدعی این معنا باشـــد که پیامبر اســـت و خدا با او ســـخن می‌گوید و وحی می‌فرستد، در حالی که چنین نیست، بلکه حتی ممکن است گرفتار وحی شیطانی باشد؛ زیرا وحی الهـــی هرگز به باطل دعوت نمی‌کند و جز به حق نمی‌خواند؛ در حالی که وحی شیطانی بر باطل و مصادیق آن تاکید دارد و انســـان را به سوی ظلم، دروغ، خیانت، جنایت، کفر، نفاق، زنا و گناه دعوت می‌کند و می‌کشاند.

افتراء غیر از دروغ اســـت؛ کسی که اهل افتراء باشد، در حقیقت کارخانه دروغ‌سازی و دروغ‌پراکنی دارد؛ زیرا افتراء از ریشـــه «فری» به معنای جعل و ســـاختن دروغ و نسبت دادن سخن یا کار ناحق یا صفت نابهنجار و زشـــت به دیگری است، در حالی که دیگری از چنین اموری پاک و مبرا اســـت. البته برخی با اعتقاد راسخ، به دروغ‌سازی و دروغ‌پراکنی اقدام می‌کنند؛ زیرا گرفتار کژاندیشی، کژپنداری و کژرفتاری هستند و راست دیگران را دروغ و درست دیگران را نادرســـت می‌شمارند و چیزی را که خود بدان سزاوارترند، به دیگری نسبت می‌دهند.

از نظر قرآن، تنها کافران، مشـــرکان و منافقان نیستند که گرفتار دروغ‌سازی و افتراء هستند، بلکه برخی از مدعیان اســـلام و شریعت نیز بدان گرفتار می‌شـــوند و به خدا، پیامبران، مؤمنان و مسلمانان دروغ‌هایی را می‌بندند که خودشان بدان سزاوارترند و دیگران از آن پاک و منزه هستند.

بی‌گمان شناخت این افراد بسیار مهم و اساسی اســـت؛ زیرا بســـیاری از آنان با تزیین دروغ باطل خویش به امـــوری به ظاهر مقبول و پســـندیده و زیبا در تلاشـــند تا نه تنها وجاهـــت برخی از امور را زیر ســـؤال ببرند و تشـــکیک در دل‌ها بیفکنند، بلکه وجاهت اشـــخاص وجیه را نیز مخدوش کنند و مـــردم را از همدلی و همراهـــی و همکاری بلکه پیروی و اطاعت از آنان بازدارند و انسجام اجتماعی و وحدت مردمان را بـــه تفرقه و کینه تبدیل کنند و این‌گونـــه مقاصـــد پلید و شـــیطانی خـــود را به کرسی بنشانند.

تخریب شخصیت‌ها با افتراء و دروغ‌سازی

یکـــی از علل روی آوردن انســـان‌ها به افتراء و دروغ‌ســـازی و دروغ‌پراکنی، تخریب شخصیت‌های مقبول در میان مردم و جداســـازی مردم از آنان و تردید در اسوه و سرمشق بودن ایشان است.

با نگاهی به گزارش‌های قرآنی دانســـته می‌شود که هجمه اصلی تخریب شخصیت‌ها با افتراء، متوجه پیامبران و اولیای الهی بوده است.

از جملـــه این افتراءهـــا به پیامبـــران می‌توان بـــه طغیانگـــری و سرمســـتی(قمر، آیـــات ۲۳ تا ۲۵)، دروغگویی (همان)، مســـحور و ســـحر شـــده (اســـراء، آیـــه ۴۷؛ شـــعراء، آیـــات ۱۵۳ و ۱۸۵)، افتراء به خدا(مؤمنون، آیه ۳۸)، ساحر بودن و سحر در معجزه(ذاریات، آیه ۵۲؛ مائده، آیه ۱۱۰؛ صف، آیه ۶؛ یونس، آیه ۲)، کهانت و جنون(طور، آیه ۲۹؛ قمر، آیه ۹)، شاعر بودن(صافات، آیه ۳۶؛ طور، آیه ۳۰)، شوم و نحس بودن(اعراف، آیات ۱۳۰ و ۱۳۱)، سفاهت و سبک مغزی و فقدان رشد عقلی(اعراف، آیه ۶۶)، دزدی(یوسف، آیه ۷۷)، خیانت جنسی(یوسف، آیه ۲۵)، گمراهی(یوسف، آیه ۹۵)، برادرکشی(احزاب، آیه ۶۹)، خیانـــت در بیت‌المال و غنایم(آل عمران، آیه ۶۱)، ســـاختگی بودن قرآن(یونس، آیات ۳۷ و ۳۸؛ هود، آیات ۱۳ و ۳۵) و مانند آنها اشـــاره کرد که همگی برای تخریب شـــخصیت پیامبران انجام می‌شـــد. البته از نظر قرآن مؤمنان نیز از شر افتراء دشـــمنان در امان نبوده و نیستند، بلکه شخصیت آنان همواره از ســـوی دشـــمنان تخریب می‌شود و آنان با افتراء و دروغ‌سازی و دروغ‌پراکنی شرایطی را ایجاد می‌کنند که جایگاه اجتماعی مؤمنان از دست برود و مردم به آنان اعتماد نکنند. افتراء به مؤمنان در اشـــکال گوناگون انجام می‌شود. مؤمنان از زنان و مردان پاک‌دامن ممکن اســـت به بی‌عفتی (نساء، آیات ۲۰ و ۱۵۶؛ نور، آیات ۱۱ تا ۱۶)، گناهان ناکرده (احزاب، آیه ۵۸)، بهتان شگفت‌انگیز(همان) و مانند آنها متهم شوند و به آنان نسبت‌های دروغین و ناروایی داده شود.(احزاب، آیه ۵۸)

> **یکـــی از علـــل روی آوردن انســـان‌ها بـــه افتـــراء و دروغ‌ســـازی و دروغ‌پراکنی، تخریب شخصیت‌های مقبول در میان مردم و جداســـازی مردم از آنان و تردید در اسوه و سرمشق بودن ایشان است.**

آثار زیانبار افتراء و دروغ‌سازی

از دیـــدگاه قرآن، دشـــمنان پیوســـته علیه پیامبـــران و مؤمنان از شـــیوه زشـــت تبلیغاتی دروغ‌سازی و دروغ‌پراکنی استفاده می‌کنند(انعام، آیه ۱۱۲) تا مقاصـــد پلید خویش را با جامه عمل بپوشـــانند و اســـلام و ایمان را از میان برداشته و مؤمنان را نابود ســـازند و حاکمیت شیطان را تحقق بخشند. بی‌گمان افتراء به معنای دروغ‌سازی و دروغ‌پراکنی گناهی بزرگ است که خدا وعده دوزخ به آن داده است.(نساء، آیه ۵۰)

در همه شـــرایع آســـمانی حکم افتراء سنگین اســـت و از آن منع شده و حرام دانسته شده است. (نحل، آیـــه ۱۱۶؛ اعراف، آیه ۱۶۹؛ طه، آیات ۶۰ و ۶۱؛ نساء، آیه ۱۱۲؛ احزاب، آیه ۵۸)

افتراء به خدا و خلق، جرم(یونس، آیه ۱۷)، ظلم(آل عمران، آیـــه ۹۴؛ انعام، آیه ۲۱)، کفر بوده(مائـــده، آیات ۷۲ و ۷۳)، و عامل گمراهی (انعام، آیات ۱۴۰ و ۱۴۲)، محرومیت از هدایت الهی(صـــف، آیه ۷)، محرومیت از رســـتگاری (انعام، آیه ۲۱؛ یونس، آیه ۶۹)، گرفتاری به غضب الهی(اعراف، آیه ۱۵۲)، لعن الهی(مائده، آیه ۶۴)، ذلت و خواری (اعراف، آیه ۱۵۲)، زیان و تباهی (اعراف، آیه ۵۳؛ انعام، آیه ۱۴۰)، اجرای حدود (نور، آیه ۴)، عدم قبول شهادت و گواهی (همان)، سبب فسق(همان)، بدفرجامی(یونس، آیات ۳۷ و ۳۸)، عذاب اخروی(نحل، آیات ۲۴ و ۲۷)، ارتداد (آل عمران، آیه ۸۰) و مانند آنها می‌شود.

کسانی متوسل به افتراء و دروغ‌سازی می‌شوند که گرفتار ضلالـــت و کفر بوده(مائـــده، آیه ۱۰۳؛ نحل، آیه ۱۰۵) و دیگران را به گمراهی می‌کشانند. (انعام، آیه ۱۴۴)

> **افتـــراء بـــه معنـــای دروغ‌سازی گناهی بزرگ اســـت کـــه خـــدا وعده دوزخ به آن داده اســـت. در همه شـــرایع آسمانی حکم افتراء سنگین است و از آن منع شده و حرام دانسته شده است.**

البتـــه عواملـــی چون جهـــل عقلـــی و علمی (زخـــرف، آیات ۱۹ و ۲۰؛ نجم، آیـــات ۲۷ و ۲۸)، عـــدم تعقل (مائـــده، آیه ۱۰۳؛ یونـــس، آیات ۱۶ و ۱۷)، پیـــروی از ظن و گمان(نجـــم، آیات ۲۷ و ۲۸)، تخمیـــن زدن بـــه جای یقیـــن و قطع علمی (زخـــرف، آیـــات ۱۹ و ۲۰)، دنیاطلبـــی (اعـــراف، آیـــه ۱۶۹)، تاثـــر از شـــیطان و پذیرش وسوســـه‌هایش(بقره، آیـــات ۱۶۸ و ۱۶۹؛ نحـــل، آیـــات ۶۲ و ۶۳)، روحیـــه تکبر و رویه اســـتکبار (انعام، آیه ۹۳) و مانند آنها نقش اساسی در گرایش انسان به افتراء دارد.

بنابراین، برای درمان یـــا رهایی از این بیماری خطرناک باید این بســـترها و عوامل زدوده شـــود و بـــه جای آن عقلانیت و ایمـــان (نحل، آیه ۱۰۵) و ماننـــد آنها جایگزین شـــود و عقـــل فطری مورد اهتمـــام قـــرار گیرد و از حـــق و مصادیق آن هرگز عدول نکرد تا ریشـــه این بیمـــاری زبانی خطرناک کننـــده شـــود و شـــخص از افتـــرا و دروغ‌ســـازی رها گردد.

البته شکی نیست که توجه به آثار زیانبار افتراء و نیز مجازات و خشم الهی در دنیا و آخرت می‌تواند به عنوان بازدارنده عمل کند.

از همیـــن رو در آیات قـــرآن به این نکات توجه داده شده تا شـــخص از افتادن در دام افترا و ایجاد کارخانه دروغ‌ســـازی و دروغ‌پراکنـــی پرهیز کند. (احقاف، آیه ۸؛ اعراف، آیه ۱۶۹؛ یونس، آیات ۱۶ و ۱۷؛ نحل، آیه ۱۰۵)

شناخت وجود «کفر» در باطن خود با آزمایشی ساده

روح کفـــر، ســـتیزه‌جویی و مخالفـــت‌ورزی بـــا حقیقت در عین شـــناخت حقیقت اســـت. امیرالمؤمنین علی(ع) در تعریف اسلام می‌فرماید: «الاسلام هو التّسلیم».

اسلام یعنی تســـلیم حقیقت بودن. یعنی در جایی که منافع شـــخص، تعصّب شخص، عادت شخص در مقابل حقیقت قرار می‌گیرد، آدمی خود را تســـلیم حقیقت کند و از هر چه جز حقیقت است صرف نظر کند.

فرض کنید طبیب یا مجتهدی عالی‌مقام که شهرت جهانی دارد، در یک مسئله مربوط به فنّ خودش تشخیصی بدهد و نظر خود را ابراز دارد. بعد یک فرد گمنام، طبیب یا طلبه‌ای جوان در همان مسئله نظر مخالف بدهد و دلائل قطعی هم ارائه کند و خـــود آن مقام عالی در دل خود صحت گفتار آن جـــوان را تصدیق کند ولی مردم دیگر طبق معمول بی‌خبر بمانند و نظر به شـــخصیت آن مقام عالی، او را تصدیق کنند.

در این حال اگر آن متخصص مشـــهور تســـلیم گفته آن طبیب یا آن طلبه جوان بشـــود یعنی اگر تســـلیم حقیقت گردد و اعتراف به اشـــتباه خویش کند، او واقعاً «مسلم» است، زیرا الاسلام هو التّسلیم، چنین شـــخصی از صفـــت پلیـــد «جحود»(انکار) مبرّاست.

اما اگر انـــکار ورزد و به خاطر حفظ حیثیت و شـــهرت خود با حقیقت مبارزه کند، کافرماجرا و جاحد است.

امام باقر(ع)فرمود: «هر چیزی که نتیجه اقرار و تسلیم و روح پذیرش حقیقت باشد، ایمان است و هر چیزی که نتیجه روح عناد و ســـرپیچی از حقیقت باشد، کفر است.»

این حالت، حالت بســـیار خطرناکی است هر چند در موضوعات کوچک باشد؛ و چه بسا بسیاری از ماها- معاذالله- گرفتار آن باشیم.

*** استاد مطهری، عدل الهی صص۲۹۱-۲۹۰ (با تلخیص)**

چراغ راه

صداقت مانند نور خورشید همه چیز را روشن می‌کند

قال الامام الصادق(ع): «الصدق نور مشتعشع فی عالمه کالشمس یستضیء بها کل شیء».

امام صادق(ع) فرمود: راستگویی در عالم خود، نوری پرتلالو است، همانند خورشید که همه چیز از نور آن بهره‌مند می‌گردد.[1]

---

[1] ۱- مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۵۷

حکایت خوبان

پرهیز از دروغ، راهکار اصلاح امور

شـــخصی خدمت رسول خدا(ص) رســـید و عرض کرد: ای رسول خدا! اخلاقـــی به من بیاموز که خیر دنیا و آخرت را برایم فراهم ســـازد. حضرت فرمود: دروغ نگو! آن شخص می‌گوید: از آن پس هرگاه تصمیم به انجام کار زشتی می‌گرفتم، به یاد سخن پیامبر(ص) می‌افتادم، و فوری از آن منصرف می‌شـــدم. زیرا با خود می‌گفتم: اگر این کار زشت را مرتکب شوم و کسی از من بپرسد: آیا تو چنین کاری را انجام داده‌ای؟ یا باید راست بگویم و به گناه اعتراف کنم، در این صورت رســـوا می‌شوم و یا باید دروغ بگویم که با سخن پیامبر(ص) مخالفت کرده‌ام![1] همچنین پیامبر اکرم(ص) در روایت دیگری می‌فرماید: دروغ (شاه)کلید هر بدی است.[2]

---

[1] ۱- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۶۲

[2] ۲- میزان‌الحکمه، ج ۳، ص ۲۶۷۴

پرسش و پاسخ

راستگویی و آثار آن

پرسش:

راســـتگویی و صداقت از منظر آموزه‌های وحیانی چه آثاری در جامعه به همراه دارد؟

پاسخ:

مفهوم صدق و راستی

واژه راستی در زبان فارسی، مرادف واژه «صدق» در زبان عربی است که در تعریف آن گفته‌اند: صدق مطابقت گفتار است با ضمیر و ذهن گوینده و آنچه از او در عالم واقع خبر می‌دهد. (هماهنگی نهاد، گزاره و ضمیر گوینده) و اگر یکی از دو شرط منتفی گردد، صدق کامل نیست. (مفردات راغب، واژه صدق) واژه صدیق نیز به دو گونه تفسیر شده است: الف) کسی که فراوان، راست بگوید یا هرگز دروغ نگوید. ب) کسی که در سخن و اعتقاد راستگو باشد و آن را با کردار خود محقق سازد. (همان)

انواع صدق

علمای اخلاق، صدق را بر شش نوع یا شش مرحله تقسیم کرده‌اند: ۱-راستی در ســـخن ۲- راســـتی در نیت ۳- راستی در عزم ۴- راستی در وفای به عهد ۵-راستی در عمل ۶-راستی در محقق ساختن همه معارف دینی(محجةالبیضاء، ج ۸، ص ۱۴۱) که در مجموع می‌توان گفت: همه این اقسام به تفسیر دوم واژه صدق برمی‌گردد و ما شرح بیشتر آن را به کتاب‌های مفصل اخلاقی وامی گذاریم و تنها معنای اول یعنی راستگویی را در اینجا پی می‌گیریم.

جایگاه و اهمیت راستگویی

شریعت مقدس اسلام راستگویی را از اصول خدشه‌ناپذیر اخلاق اجتماعی می‌داند، و مســـلمانان را موظف کرده اســـت که همیشه و همه‌جا در برابر هر مخاطبی، سخن به راستی گویند و هیچ‌گاه زبان خویش را به گناه دروغ، آلوده نسازند، زیرا زشتی دروغ به اندازه‌ای است که آن را در ردیف گناهان کبیره قرار داده است (گناهان کبیره، شهید دستغیب، ج ۱، ص ۲۸۲) از سوی دیگر، اسلام نیز دین فطرت است و یک مسلمان واقعی حتما راستگو است، چرا که در سخن امام علی(ع)، راستی گفتار، ملاک مسلمانی شمرده شده است. ملاک الاسلام، صدق اللسان» (شرح غرر الحکم، ج ۶، ص ۱۱۸)

راستگویی در آیات

۱- در زیبایی و ارزشـــمندی راســـتگویی همین بس که خداوند متعال، عالی‌ترین درجه آن را داراست: «و من اصدق من‌الله حدیثا» چه کسی راستگوتر از خداست؟ (نساء- ۸۶)

۲- و خداوند پیامبران خویش را نیز راســـتگو شـــمرده اســـت: «و صدق المرسلون» و همه فرستادگان راست گفتند. (یس- ۵۲)

راستگویی در روایات

۱- امام صادق(ع): خداوند بزرگ هیچ پیامبری را نفرستاد مگر با راستگویی و ادای امانت به نیکوکار و بدکار (اصول کافی، ج ۲، ص ۱۰۴)

۲- امام علی(ع): «الصدق رأس الدین» راســـتگویی رأس دینداری است. (غررالحکم، ج ۱، ص ۱۰۴)

۳- امام علی(ع): «الصدق اقوی دعائم الایمان» راستگویی قوی‌ترین ستون ایمان است. (همان، ج ۲، ص ۶)

دستاوردهای راستگویی

راســـتگویی به خودی خود، فضیلتی بس بزرگ و از اخلاق انسان‌های کریم و باشـــخصیت است، و افراد پاک‌سرشـــت بدون چشمداشت، سخن به راستی ادا می‌کنند. با این وصف، راستگویی دستاوردهای بسیار ارزشمندی در جامعه دارد که اهم آنها عبارتند از:

الف) همراهی خدا با راستگویان

۱- «کونـــوا مـــع الصادقیـــن» همـــواره بـــا راســـتگویان همـــراه باشـــید (توبه- ۱۱۹)

۲-قال النبی(ص): «اقربکم غداً منی فی الموقف، اصدقکم للحدیث» نزدیک‌ترین فرد شما به من در فردای قیامت، راستگوترینتان خواهد بود (بحارالانوار، ج۷ ص۳۰۳)

ب) سلامت و رهایی

دروغگو همواره میان رســـوایی و عذاب وجدان گرفتار است، اگر دروغ او فاش نشود، خود از یاوه‌ای که بافته در رنج است و اگر دروغش افشا شود، رسوا می‌گردد. لذا این همواره از اضطراب روحی یا گرفتاری اجتماعی، رنج می‌برد ولی انسان راستگو همواره با راستی، پلی بر حوادث و غوغاها می‌زند و از میان مناقشات و گرفتاری‌ها به سلامت عبور می‌کند. پیامبر اکرم می‌فرماید: «النجاه فی الصدق کما ان الهلاک فی الکذب» نجات انســـان در راستگویی است، همان‌گونه که هلاکت او در دروغ و بی‌صداقتی است (گنج حکمت، ص ۲۹۲) و امام علی(ع) می‌فرماید: «عاقبة الصدق نجاه و سلامه» فرجام راست‌گویی، نجات و سلامت است (شرح غررالحکم، ج۴، ص۳۶۳)

ج) موقعیت ممتاز

راســـتگویان همواره نزد خدا و مردم و خودشـــان سرافراز و رو سفیدند و در زندگی اجتماعی به موقعیت ممتازی دســـت می‌یابند. دوست و دشمن با دیده احترام به آنان می‌نگرند. صفای درونی‌شان را تحسین کرده و به سخن و پیمانشان ارج می‌نهند. امام علی(ع) می‌فرماید» «ان الصادق لمکرم جلیل و ان الکاذب لمهان ذلیل» راستگو محترم و ارجمند است ولی دروغگو بی‌ارزش و خوار می‌باشد. (همان، ج ۲، ص ۴۹۴)

د) تقویت اخلاق نیک

از آثار پر ارج راســـتگویی، آراسته شدن به صفات پسندیده دیگر و پرهیز از زشـــتی‌ها و منکرات است امام علی(ع) می‌فرماید: «الصدق صلاح کل شیء والکذب فساد کل شیء» راستگویی سبب اصلاح همه چیز و دروغ‌گویی، سبب فســـاد همه چیز می‌شود (همان، ص ۲۸۱) در برخی روایات به دیگر صفات نیکی که پیامد راستگویی هستند اشاره شده است مانند مروت، وفای به عهد، شجاعت، عزت، پاکی اعمال و...

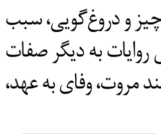

سلوک عارفانه

ویژگی‌های صدیقین

مراد از صدق فضیلتی است راسخ در نفس آدمی که اقتضای توافق ظاهر و باطن و تطابق سرّ و علانیه او کند. اقوالش موافق نیات باشد و افعال مطابق احوال، آنچنان که نماید باشد و لازم نبود که آنچنان که باشد نماید. پس هرگاه که نفسی به کمال و صدق متخلق گردد، چنانکه ظاهر و باطن او با یکدیگر متساوی شوند، اسم صدیقی بر او افتد و فروع اخلاق حسنه از وی منشعب گردد و اصول صفات ذمیمه از او منتزع گردد و صدق حدیث در او پدید آید و کذب و افترا و بهتان برخیزد و انصاف روی نماید.[1]

---

[1] ۱- مقامات معنوی، محسن بینا، ج ۲، ص ۵۷